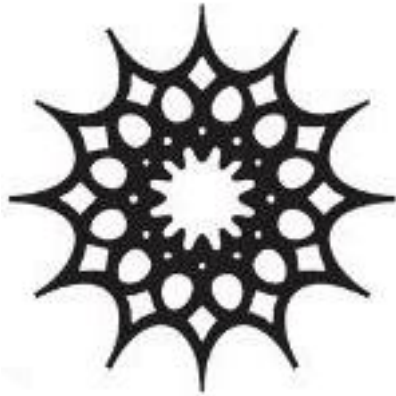


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهشکده‌ی حکمت معاصر  
گروه فلسفه‌ی دین

## رساله‌ی دکتری رشته‌ی فلسفه‌ی دین

پژوهشی در معضل صورت‌گرایی در فلسفه‌ی اخلاق کانت  
و بررسی انسان‌شناسی دینی او به مثابه‌ی راه‌حل

استاد راهنما:

دکتر سید محمدرضا بهشتی

استاد مشاور:

دکتر مزدک رجیبی

پژوهشگر:

سیده معصومه موسوی

تیر ۱۳۹۸

سپاسگزاری

سپاسگزارم از اساتید راهنما و مشاور که چراغ راه نگارش این رساله بودند

و

از هر آن کس که با دانش و منش خویش موجب می شود اهل اندیشه و اخلاق باور کنند تنها

نیستند...

این رساله تقدیم می شود به

پدرم و مادرم

که عاشق بودن را چون یک وظیفه زیستند...

## چکیده

در این رساله می‌کوشیم اشکال صورت‌گرایی را به عنوان محوری‌ترین نقد به اخلاق کانتی، نخست تقریر و سپس امکان ارائه‌ی پاسخ به آن را بررسی کنیم. در فصل اول ضمن تشریح مبانی نظری لازم برای ورود به مسئله، دفاعیه‌های مختلفی را که به منظور حل این چالش پدید آمده‌اند ارزیابی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چرا آنها برای حل این معضل ناکارآمد هستند. در جمع‌بندی ضمن بیان تمایز رویکرد خود از دیگر رویکردها، راهکار خود برای حل مسئله را به اختصار معرفی می‌کنیم.

در فصل دوم به تقریر نقد هگل - به عنوان یکی از مهم‌ترین فیلسوفانی که نقد صورت‌گرایی به اخلاق کانت را صورت‌بندی کرد- به تفصیل و از دل آثار مختلفش می‌پردازیم و در این مسیر، مفاهیم و جان‌مایه‌های اساسی نقد هگل را شناسایی می‌کنیم. بررسی نقادانه‌ای که ما را به استعلایی بودن مفهوم آزادی و از خود و از جهان بیگانگی به عنوان دو معضل اصلی شناسایی شده توسط هگل رهنمون می‌شود. معضلی که پژوهش ما می‌کوشد از طریق راهکاری دو بخشی در فصل سوم و چهارم به آنها پاسخ دهد.

در فصل سوم می‌کوشیم اشکال نخست - استعلایی بودن مفهوم آزادی- را از طریق رجوع به آثار تاریخی کانت تعدیل کنیم و نشان دهیم کانت دغدغه‌ی زمینه‌های انضمامی‌ای که مفهوم آزادی در تضارب با آنها سر برمی‌آورد را داشت و به تفسیر یکسر استعلایی از مفهوم آزادی اکتفا نکرد.

در فصل چهارم تلاش می‌کنیم پاسخی برای اشکال دوم - بیگانگی با خود و جهان- فراهم آوریم. این پاسخ را از طریق تأکید بر مضامینی مستدل می‌کنیم که کانت در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف به آنها پرداخت و مدعی می‌شویم که انسان‌شناسی دینی و دیگر مولفه‌های دینی اندیشه‌ی کانت، با شاکله‌سازی برای اخلاق، موجب می‌شوند تا اخلاق کانت از صورت عقلی محض خارج شود و بتواند فاعل و فعل اخلاقی را در مسیری انضمامی‌تر شناسایی و صورت‌بندی کند.

در بخش نتیجه‌گیری کفایت این پاسخ را به محک نقد و ارزیابی می‌گذاریم و نشان می‌دهیم که این راه‌حل می‌تواند چه دشواری‌هایی را از پیش‌روی اخلاق کانت بردارد و چه نقدهایی را بی‌پاسخ باقی می‌گذارد و چه چشم‌اندازی برای حل مسئله می‌گشاید.

**کلید واژه‌ها:** صورت‌گرایی، آزادی استعلایی، انسان‌شناسی دینی

## فهرست مطالب:

مقدمه

۱. مسأله‌ی پژوهش و دلیل اهمیت آن..... ۱
۲. پیشینه‌ی مسأله..... ۴
۳. چکیده‌ای از فصل‌های رساله..... ۱۱
۴. پرسش‌های بیانگر مسأله‌ی پژوهش..... ۱۷
۵. فرضیه‌های پژوهش..... ۱۸

### فصل اول: کلیات و نقد و بررسی نظریه‌ی ارزش در اخلاق کانتی

۱. روسو و کانت..... ۲۰
۲. پارادوکس روش در نقد عقل عملی..... ۲۵
۳. فرونیسیس یا چالش «جزئی» و «کلی» در حکمت عملی..... ۲۸
۴. تقریرهای مختلف از چالش صورت‌گرایی..... ۳۵
۵. سه راهکار در خصوص چالش صورت‌گرایی..... ۴۲
۶. دفاع آلن وود و ردیه‌ی رابرت پیپین..... ۴۶
۷. جمع‌بندی..... ۵۷

### فصل دوم: تقریر هگلی از مسئله‌ی صورت‌گرایی

۱. نقد اخلاق کانتی در آثار الهیاتی دوران جوانی هگل..... ۶۳
۲. نقد اخلاق کانتی در پدیدارشناسی روح..... ۷۰
۳. نقد اخلاق کانتی در فلسفه‌ی حق..... ۷۵
۴. پنج مفهوم از آزادی..... ۸۵
۵. نسبت مفهوم آزادی و حق در هگل..... ۸۸
۶. بیگانه شدن با خود و جهان در نتیجه‌ی آزادی استعلایی..... ۹۳
۷. جمع‌بندی..... ۹۷

### فصل سوم: تاریخ و آزادی استعلایی

۱. حکم تأملی..... ۱۰۱
۲. چالش مفهوم «تاریخ»..... ۱۰۳
۳. گذشته / چگونگی پیدایش شر در جهان..... ۱۰۷

۴. حال / زیستن در وضع نزاع و شر..... ۱۱۰

۵. آینده / خیراعلی یا امید برای جامعه‌ی اخلاقی کامل..... ۱۱۲

۶. جمع‌بندی..... ۱۱۳

### فصل چهارم: انسان‌شناسی دینی و اخلاق

۱. دین و روشنگری..... ۱۱۹

۲. دین در چهارچوب عقل صرف..... ۱۲۲

۳. ایمان اخلاقی..... ۱۲۸

۴. آمیختگی دین و تاریخ در عقل عملی..... ۱۳۴

۵. درسگفتارها در باب انسان‌شناسی..... ۱۳۶

۶. جمع‌بندی..... ۱۳۹

فصل پنجم: نتیجه‌گیری..... ۱۴۲

منابع..... ۱۴۸

## مقدمه

### ۱. مسأله‌ی پژوهش و دلیل اهمیت آن

هدف ما در این رساله این است که بر این پرسش پرتو افکنیم که آیا می‌توان معضل صورت‌گرایی<sup>۱</sup> را با تأکید و در پرتو توجه به اندیشه‌ی تاریخی و فلسفه‌ی دین کانت پاسخ داد و این خوانش را راهکاری برای حل این چالش دانست. پاسخی که می‌کوشیم آنرا از مسیر پژوهش خود مدلل کنیم این است که مولفه‌های موجود در اندیشه و آثار اخلاقی کانت برای حل این مشکل ناکافی است و برای حل معضل صورت‌گرایی راهی جز بیرون رفتن از نظام اخلاقی کانت و استفاده از دیگر عناصر موجود در اندیشه‌ی فلسفی کانت در راستای حل مشکل نداریم. در این مسیر می‌کوشیم نشان دهیم که چرا چنین کاری لازم است و اندیشه‌ی تاریخی و فلسفه‌ی دین کانت هر یک چگونه می‌توانند در رفع بخشی از مشکلات نظام اخلاقی کانت راهگشا باشند و در نهایت موجب شوند که سوژه‌ی اخلاقی کانت، دیگر صرفاً سوژه‌ی عقلانی نقد عقل محض و نقد عقل عملی نباشد. در حقیقت مسیر پژوهش ما نشان می‌دهد که چطور این دو بخش از میراث اندیشه‌ی کانت از طریق توجه به مولفه‌های انضمامی‌تر در خصوص اخلاق، سبب می‌شوند که خوانش یکسر استعلایی و عقلی از اخلاق کانتی دچار تعدیلاتی جدی شود.

معضل صورت‌گرایی را می‌توان محوری‌ترین و مهم‌ترین چالش پیش روی فلسفه‌ی اخلاق کانت دانست. اگر این قول مشهور را بپذیریم که سه اشکال وجود دارد که به نحو سنتی به اخلاق کانتی وارد دانسته‌اند: صورت‌گرایی، نیت‌محوری<sup>۲</sup> و تصلب اخلاقی؛ (هوفه، ۱۳۹۲، ص ۳۷) می‌توان گفت اشکال صورت‌گرایی بُرنده‌ترین چالش و تعیین‌کننده‌ترین مسأله است و می‌تواند در فهم و پاسخگویی به دو اشکال دیگر نیز راهگشا باشد. شاید بتوان اهمیت این معضل را از طریق این مدعا نمایان‌تر ساخت که دیگر اشکالات می‌توانند قابل تحویل به این اشکال باشند و وارد بودن یا نبودن آنها در گرو حل آن باشد. اهمیتی که سبب شد تا ما از میان سه اشکال پیش‌گفته، پرداختن به اشکال صورت‌گرایی را در اولویت

---

#### <sup>۱</sup> Formalism

<sup>۲</sup> مقصود از محوریت داشتن نیت این است که برای کانت پیراستن اراده از هر محرکی نقشی تعیین‌کننده در ارزش اخلاقی عمل دارد و در واقع این پیراستگی در اراده‌ی نیک چنان اهمیت محوری‌ای می‌یابد که شرط لازم و کافی برای اخلاقی بودن عمل شمرده می‌شود. به این ترتیب نباید کلمه‌ی «نیت» در اتهام نیت‌محوری به غلط اینطور فهم شود که کانت به این معنا نیت‌باور بود که باور داشت عمل اخلاقی باید قصدیتی معطوف به تحقق یک هدف تلقی شود. این معنا از نیت‌باوری بیشتر با «اخلاق مبتنی بر موفقیت» و «اخلاق مبتنی بر مسئولیت» که از سوی ماکس شلر و ماکس وبر مطرح شده است، پیوند دارد و به این معنا اخلاق کانت درست در نقطه‌ی مقابل هر نوع نیت‌باوری است و در هر دو معنا بر کانت به دشواری قابل اطلاق است.



و موضوع پژوهش خود قرار دهیم. در حقیقت ریشه‌ی اشکال نیت‌باوری، تأکید مفرط کانت بر «اراده‌ی نیک»<sup>۳</sup> به عنوان شرط لازم و کافی برای فعل اخلاقی است؛ شرطی که کانت دسترس‌پذیری معرفتی ما به برآورده شدن آن را صراحتاً ناممکن می‌داند. به باور کانت، ما هرگز نمی‌توانیم بدانیم توانسته‌ایم اراده‌ی خود را از کلیه‌ی محرک‌های شخصی پیراسته کرده و صرفاً از سر احترام به قانون اخلاق عمل کنیم یا خیر. به این معنا اشکال نیت‌باوری دست‌کم در معنا و دلالت‌های سلبی آن به اشکال صورت‌گرایی قابل تحویل است. از سوی دیگر تصلب اخلاقی، قانون محوری صلب و عدم توجه به تراحم تکالیف و ارتباط کنش اخلاقی با نتایج واقعی آن در موقعیت‌های مختلف را نشانه می‌گیرد. این اشکال تصلب نظام اخلاقی کانت را در این می‌بیند که متابعت از قانون اخلاق بی‌اعتنا به نتایج فعل را معیار اخلاقی بودن معرفی می‌کند. به باور ما، هر دوی این اشکالات در حقیقت بیانی دیگر از این مسئله‌اند که قانون اخلاقی که کانت به مثابه‌ی «کلی» صورت‌بندی می‌کند، نمی‌تواند به «جزئی» رهنمون شود و در واقع به «جزئی» -چه از حیث جزئیت فاعل در محرک کنش و چه نتایج واقعی حاصل از کنش در جهان- بی‌اعتنا است. به این ترتیب می‌توان کلیت اشکالات مطرح شده به نظام اخلاقی کانت را به گونه‌ای تقریر کرد که نهایتاً در قالب اشکال صورت‌گرایی قابل بازخوانی باشند. اگر این مهم را نیز در نظر داشته باشیم که دلیل نقطه‌عزیمت قرار دادن «کلی» قانون اخلاق برای کانت این بود که او اساساً کلیت و امکان طرح‌ریزی فلسفی نظام اخلاقی کلی و ضروری را در گرو این آغازگاه می‌دانست، اهمیت این معضل و پاسخ‌گویی به آن روشنتر می‌شود. گویی کانت در مسیر نظریه‌پردازی اخلاقی خود را با یک دو راهی مهم روبرو می‌دید: یا آغاز کردن از وجه جزئیت فاعل و فعل اخلاقی و منتهی شدن به اخلاقی که نمی‌تواند دعوی کلیت و ضرورت داشته باشد. یا آغاز کردن از وجه کلی فاعل و فعل اخلاقی و برپایی نظامی که می‌تواند بنحو کلی و ضروری مصادیق جزئی فعل اخلاقی را از کلی قانون اخلاق استخراج کند. این استنتاج نمی‌توانست محتوایی باشد، چرا که لازمه‌ی آن امکان شناخت نظری نسبت به سعادت می‌بود. شناختی که بر اساس مبانی کانت در شناخت نظری ناممکن بود. از همین رو نظام اخلاقی کانت گام در مسیر دوم نهاد و کوشید جزئی را از کلی قانون اخلاق استخراج کند و اشکال صورت‌گرایی از دل همین انتخاب پدیدار شد. بنابراین فهم این معضل به مثابه‌ی فهم بنیادین‌ترین چرخشی است که کانت در نقد دوم به عنوان ممیز خود از همه‌ی دیگر فیلسوفان اخلاق تاکنون تعریف کرد. این چرخش -که ما آنرا به تفصیل در فصل اول توضیح خواهیم داد- از سوی دلوز/انقلاب کپرنیکی کانت در عقل عملی و از سوی کانت پارادوکس روش<sup>۴</sup> در نقد عقل عملی نامیده شد.

---

<sup>۳</sup>Good Will

<sup>۴</sup>The Paradox of Method

فارغ از توضیحی که ما برای برگزیدن این مسئله به مثابه‌ی محوری‌ترین معضل پیش‌روی اخلاق کانتی خود را نیازمند آن یافتیم، خوشبختانه اهمیت و جایگاه کانت در تاریخ فلسفه آنچنان آشکار است که بنظر می‌رسد ناگزیر نیستیم برای برگزیدن اندیشه‌هایش به عنوان موضوعی برای پژوهش دلیلی پیش نهمیم. روش نقدی‌ای که با نام او شناخته شده است خود معرف جایگاه او در مقام فیلسوفی موسس است. معنای روش نقدی به زبان ساده این است که کانت همچون دیگر فیلسوفان پیش از خود، صرفاً به مجموعه‌ای از پرسش‌های فلسفی موجود نپرداخته است. او به دام پرسش‌های پیشاپیش موجود نیفتاد و ادعا کرد که یک فیلسوف واقعی ابتدا باید بداند چه می‌کند و بپرسد آیا کاری که با آن پرسش درصدد انجامش است، اساساً قابل انجام است یا خیر. در واقع کانت با همین پرسش و صورتبندی مسائل فلسفی در نسبت با آن بود که در قامت فیلسوفی موسس حاضر شد و فلسفه‌ی نقدی را بنیان نهاد. به بیان کانتی فلسفه‌ی نقدی راهی برای اجتناب از پرسش و پاسخ‌های نابجا و تصویر مضحکی است که این پرسش و پاسخ پدید می‌آورد:

«دانستن اینکه چه پرسشی می‌تواند بنحو معقول طرح شود، نشانی مهم و ضروری از هوش و بصیرت است. زیرا اگر پرسش فی‌نفسه پوچ و مستلزم پاسخ‌های غیرضروری باشد، صرفنظر از شرمساری طرح‌کننده‌ی آن، می‌تواند شنونده‌ی بی‌پروا را به پاسخ‌هایی پوچ بکشد و این منظره‌ی مضحک را به نمایش گذارد (آنچنان که در اقوال قدما آمده) که کسی بز نری را می‌دوشید و دیگری آبکش زیر آن می‌گرفت.» (Kant, 1998, p:197).

با در نظر داشتن این مهم بود که کانت در نامه‌ی ۴ مه ۱۷۹۳ به استادلین، ۴ پرسش اصلی که پروژه و نظام فلسفی او را شکل می‌دهد، به این شرح بیان کرد:

۱. چه می‌توانم بدانم؟ (پرسشی که به قلمرو متافیزیک مرتبط است و نقد عقل محض به دنبال پاسخگویی به آن است).

۲. چه باید بکنم؟ (پرسشی که با فلسفه‌ی اخلاق سر و کار دارد و نقد عقل عملی به آن می‌پردازد).

۳. به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ (پرسشی که به دلیل پیوند خوردن با مسئله‌ی امکان انطباق سعادت و فضیلت با یکدیگر، به حوزه‌ی فلسفه‌ی دین تعلق دارد و در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف به آن پرداخته می‌شود).

۴. انسان چیست؟ (که بنظر می‌رسد پاسخ آنرا باید در دین در چهارچوب عقل صرف، درسگفتارهای در باب انسان‌شناسی و آثار تاریخی کانت که در مجموع در آن سوژه‌ی انسانی و غایت تاریخ در نسبت با یکدیگر فهم می‌شوند، جستجو کرد.) (Kant, 1970, p:205)

رساله‌ی حاضر ناظر به موضوع خود به ابعاد مختلف این پرسش‌ها می‌پردازد و بدیهی است که تمرکز و تأکید بر سه پرسش اخیر و نسبتی خواهد بود که این پرسش و پاسخ‌ها در منظومه‌ی نظام اخلاقی کانت با یکدیگر برقرار خواهند کرد. این اهمیت از آنروست که رویکرد نقدی کانت از طریق نحوه‌ی پاسخگویی به این پرسش‌ها، بر نظام‌های فلسفی پس از خود اثری غیر قابل انکار گذاشت و از طریق استدلال در خصوص امکان یا امتناع پاسخ به برخی پرسش‌ها بر مسیر شکل‌گیری نظام‌های اخلاقی پس از خود اثری ماندگار و قابل توجه گذاشت.

## ۲. پیشینه‌ی مسأله

حوزه‌ی اخلاق از دیرباز حوزه‌ای از پژوهش فلسفی بوده که می‌توان آنرا سهل و ممتنع خواند. سهل از این حیث که در قیاس با بسیاری از مسائلی که فیلسوفان به آنها می‌پرداخته‌اند، زمینی‌تر و دست‌کم به نظر سهل الوصول‌تر آمده است. در واقع سقراط افراد را دعوت می‌کرد که به جای نظرپردازی در باب اینکه خدایان چه می‌کنند و جهان از چه و چگونه ساخته شده، به پاسخ به پرسش‌های انسانی‌تر و زمینی‌تر بپردازند و معتقد بود که انسان می‌بایست تفکر درباره‌ی امورات آسمانی را رها کند زیرا آدمی نمی‌تواند به عمق این امور راه پیدا کند. بنا به روایت کسنوفون و به تعبیر سقراطی، گویی خدایان خوش ندارند که آدمی در امورات آنها مداخله و کنجکاوی کند و چه بسا این کاوش نابجا را با جنون یا به زبان راندن سخنان بی‌معنی جزا دهند. به همین علت و در قیاس با این نوع نظرپردازی فیلسوفانه و آسمانی است که دعوت سقراط، دعوتی به پرداختن به اموری انسانی می‌نماید. دعوتی که خود را در این کنایه آشکار می‌کرد:

«آیا در امور انسانی به اندازه‌ی کافی دانا شده‌ای که به آسمانها روی آورده‌ای؟ یا معتقدی که

حق داری از امور بشری غافل بمانی و به مسائل خدایی بپردازی؟» (کسنوفون، ۱۳۹۴، ص ۴)

از همین رو، و در امتداد همین سنت است که سقراط و در ادامه ارسطو بنیانگذار شاخه‌ای از فلسفه به نام «فلسفه‌ی عملی» شدند. حکمتی که قرار است پاسخی در خور برای «چه باید کرد» امور انسانی فراهم آورد.

اما این حوزه از دانش همچنین ممتنع است. از آن جهت که تورقی اجمالی در آراء نظریه‌پردازان این حوزه، گویای تشتت آرای است که می‌توان به حق آنرا به دیریابی و دشواری موضوع استناد داد. حقیقت آن است که حتی ابتدایی‌ترین مفاهیم مورد استفاده و استناد در این حوزه - مثل شهادهای اخلاقی - که بنظر می‌رسد می‌بایست واجد بساطت لازم برای نقطه‌ی عزیمت قراردادن مباحث اخلاقی باشند هم از تیغ مناقشه و مجادله‌ی عالمان اخلاق در امان نبوده است.

این حوزه از دانش شاخه‌ای از پژوهش فلسفی است که قدمتی به بلندای تاریخ فلسفه دارد. اگر

بخواهیم معنای آنرا از آغازگاه آن در یونان باستان مورد کنکاش قرار دهیم باید بگوییم واژه‌ی اخلاق از واژه‌ی یونانی Ethikos یا Ethos گرفته شده است که از معانی مشتق شده از عادت است. در واقع معنایی از اتس که در یونان مراد می‌شده «بیانگر نوع و منش خاصی از انسان، باورهاش، عادات و طرز رفتارهای اوست که پایه در استعدادهای فطری طبیعی او (از جمله استعداد طبیعی‌اش برای خردورزی) دارند و نیز می‌توانند از راه عادت، ممارست و سازگار ساختن خود بر حسب خاستگاه فرد شکل گیرند و تثبیت شوند.» (گ. فونکه، ۱۳۹۴، ص ۵۲) به این ترتیب اتس با مجموعه‌ای از آداب و عادات اخلاقی پیوند داشته که بنا بر تعریفش با محل سکونت و عادات و شیوه‌هایی از کنش و زندگی که در آن جغرافیا حاکم بوده در پیوند بوده است. پیوندی که این نقل قول نسبتاً طولانی آنرا به خوبی بازگو می‌کند:

«نظام اتس برخلاف نوموس، اجتماع دارای ساختار مدنی، از دایره‌ی اراده‌ی انسان بیرون است و در اختیار او نیست. این نظام صورتی از حیات است که پیش‌رو می‌یابیم و شامل عادات، افعال، داوری‌ها، طرز نگرش‌ها و الگوهای تفسیری و دارای اعتباری بی‌چون و چراست. اتس به عنوان «آداب بزرگان» ادعای اعتبار دارد زیرا همواره از پیش معتبر بوده و قبل از هر گونه تأملی مقبولیت یافته است. تعلق داشتن به یک جامعه، منوط به سهمیم بودن در اتسی است که افراد جامعه بر اساس آن با یکدیگر مفاهمه دارند.» (و. کرس‌تینگ، ۱۳۹۴، ص ۱)

ارسطو به عنوان نخستین فیلسوف کلاسیکی که کتابی مستقل در حوزه‌ی اخلاق نوشت تحت تأثیر این فهم از اتس یا اخلاق قرار داشت و آنرا مبنای تفسیر خود از اخلاق به مثابه‌ی حکمت عملی قرار داد. این نگرش بنیانگذار فهمی از اخلاق شد که دیگر در پی افلاطون باوری<sup>۵</sup> و باور به ایده‌ی خیری فرازمانی و بیرون از جامعه نبود و به این معنا «فلسفه‌ی عملی» نامیده می‌شد که معیارها و مسیر اثباتی باور و کنش اخلاقی را از فلسفه‌ی نظری جدا کرد و آنرا با سیاست و رسوم و عادات جامعه و نهادهای دولت‌شهری و اخلاق عرفی پیوند داد. تاریخ فلسفه‌ی اخلاق گویای هر چه دورتر شدن مباحث فلسفه‌ی

---

<sup>۵</sup> افلاطون به ویژه در رساله‌ی جمهوری کوشید تا میان خیر و جامعه پیوند برقرار کند و امکان و لوازم این پیوند را به محک آزمون گذارد. به این ترتیب این تلقی که افلاطون خود خیر و جامعه را دو امر منفک و مجزا از یکدیگر تلقی میکرد، درکی خام و کلیشه‌ای از افلاطون است. از سوی دیگر افلاطون خود هیچ‌گاه ایده‌ی خیر را نیازمند استدلال ندانست. پس این ادعای ما که رواج افلاطون باوری با نیازمندی هر چه بیشتر به اثبات مفاهیم اخلاقی گره می‌خورد ممکن است غلط بنظر برسد. اما سخن اینجاست که ما در اینجا نه از افلاطون، که از سنتی سخن گفته‌ایم که خود را به افلاطون منتسب می‌کرد و ذیل عنوان «افلاطون باوری» از آن نام بردیم. سنتی که بر تمایز میان ایده‌ی خیر و امکان تحقق آن در جهان واقع پافشاری میکرد و به مرور هر چه بیشتر از دلالت‌های سیاسی و اجتماعی امر اخلاقی دور شد. به این ترتیب فارغ از امکان اطلاق چنین دیدگاهی به افلاطون، بار منفی کلمه‌ی «افلاطون باوری» متوجه جریانی است که خود را منتسب به افلاطون معرفی می‌کند.

اخلاق از خاستگاه معنایی اتس و مسیر ارسطویی آن و استیلای افلاطون‌باوری در خصوص اخلاق است. افلاطون‌باوری به معنای بریده شدن پیوند اخلاق و سیاست و قرار گرفتن «خیر» به مثابه‌ی ایده‌ای ازلی و ابدی در فرازمان که وجودش نیازمند اثبات و پیوندش با انسان و جهان نیازمند محاجه است. شاهدی که برای ادعای این گذار در معنای اخلاق داریم، ظهور تقسیم بندی‌ها و گرفتار آمدن در شاخه‌های مختلفی است که کم کم در فلسفه‌ی اخلاق در عصر جدید پدیدار شد. یکی از مهمترین تقسیم بندی‌ها عبارت است از تقسیم‌بندی رویکردهای اخلاقی به سه‌گانه‌ی ذهن‌گرایی<sup>۶</sup>، عین‌گرایی<sup>۷</sup> و عقل‌گرایی<sup>۸</sup>. تقسیمی که در دوگانه‌ی نخست آن، به وضوح دیگر از پیوند و یکپارچگی فرآیند شکل‌گیری و توجیه کیفیات متصف به اخلاق خبری نیست و پیوند وصف و موصوف و نسبت بُعد تجویزی امور اخلاقی بدل به چالش می‌شود و دعوا بر سر نحوه‌ی این پیوند در می‌گیرد. به این ترتیب ذهن‌گرایی خیر اخلاقی را با ارجاع به یک حالت روانشناختی تحلیل کرده و به آن تقلیل می‌دهد و عین‌گرا به وجودی مستقل برای اوصاف اخلاقی قائل می‌شود و هر دو در توضیح علت التزام به اخلاق - در بُعد تجویزی - هنوز محتاج ارائه‌ی دلیل هستند. به این معنا که چه امور اخلاقی صرفاً برآمده از تمایلات شخصی باشند و چه ناشی از اوصافی مستقل از تمایلات شخصی در جهان خارج، این پرسش همچنان مطرح است که ما چه دلیلی برای التزام به این امور اخلاقی داریم؟

تلاش کانت و سنت عقل‌گرایانه‌ای را که در اخلاق با نام او پیوند یافت، می‌توان کوششی برای حل این پرسش دانست. روایتی که کریستین کرسگارد<sup>۹</sup> از سنت عقل‌گرایی در فلسفه‌ی اخلاق ارائه می‌دهد بخوبی موید این تفسیر از پروژه‌ی کانتی است. بر مبنای این فهم در سه‌گانه‌ی ذهن‌گرایی، عین‌گرایی و عقل‌گرایی، عقل‌گرایی هر دو رویکرد پیش از خود را با وجود اختلافات آنها در یک چیز مشترک می‌بیند: تجربه‌گرا بودن. در واقع عقل‌گرایی باور دارد که هم در سنت ذهن‌گرایی و هم در عین‌گرایی، منبع ارزش با ارجاع به امری پیشاپیش موجود اثبات شده است. حال خواه این امر پیشاپیش موجود احساس باشد و خواه ارزش به مثابه‌ی پدیداری موجود. در هر دو صورت، غایات با چیزی غیر از استدلال عقلی شناخته شده‌اند: علایق و تمایلات ذهنی و روحی ما یا خیر ذاتی خودشان. در مقابل این فهم است که عقل‌گرایی کانت به عنوان بدیلی برای فهم و تأسیس فلسفی اخلاق پایه‌ریزی می‌شود. (کرسگارد، ۱۳۸۶، ص ۱۱۸) اما سنت عقل‌گرایی، با پیشینه‌ی فلسفه‌ی اخلاق نسبتی دوگانه برقرار کرد. از یک سو آشکارا خود

---

<sup>۶</sup> Subjectivism

<sup>۷</sup> Objectivism

<sup>۸</sup> Rationalism

<sup>۹</sup> M. Korsgaard, Christine

را در مقابل دوگانه‌ی ذهن‌گرایی و عین‌گرایی تعریف کرد و در پی حل شکافی بود که در این رویکردها میان جنبه‌ی توصیفی و تجویزی فعل اخلاقی پدید آمده بود. در واقع کانت نه می‌خواست با تلقی «خیر» به مثابه‌ی وصفی برای چیزها، به دام مباحث فرا اخلاق بیفتد و در آخر همچنان برای توضیح چرایی التزام به اخلاق محتاج استدلالی مستقل باشد<sup>۱۰</sup>، و نه می‌خواست همچون ذهن‌گرایی به دام تقلیل اخلاق اخلاق به گرایش‌های ذهنی افراد و نسبت دادن آنها به تمایلات فردی بیفتد (رویکردی که در اندیشه‌ی هیوم به اخلاق به اوج رسید). کانت کوشید شکافی را که دوگانه‌ی ذهن و عین در پیوند دادن وجه توصیفی و توجیهی اخلاق پدید می‌آورد از طریق عقلی کردن اخلاق حل کند. کانت هراسی نداشت از اینکه صراحتاً بگوید محتوای اخلاق نه امری موجود و صرفاً نیازمند بازشناسی (آنچنان که عین‌گرایان باور دارند) و نه توهمی است صرفاً بیانگر عواطف (آنچنان که ذهن‌گرایان باور داشتند). از نظر کانت عقل عملی برخلاف عقل نظری، صرفاً داده‌ی تجربه را پردازش نمی‌کند. عقل نظری با ابژه‌ها سر و کار دارد و از همین روست که با شهود آغاز می‌شود. اما عقل عملی با ابژه‌ای سر و کار دارد که *قرار است* به وجود بیاید. به این معنا موضوع عقل عملی توسط فاعل اخلاقی بوجود می‌آید زیرا اساساً وجودی پیش داده ندارد و ضرورتی ریشه‌دار در عقل است که باید در قالب جهانی اخلاقی توسط فاعل اخلاقی بر پا شود. ضرورتی که خود را در شکاف میان «هست» و «باید» آشکار می‌کند:

«باید بیانگر نوعی ضرورت است و نشانگر ارتباط با مبانی‌ای که در هیچ کجای طبیعت روی نمی‌دهد. فاهمه در طبیعت تنها آنچه را که وجود دارد<sup>۱۱</sup>، یا داشته یا خواهد داشت ادراک می‌کند. محال است که چیزی در آن می‌بایست باشد<sup>۱۲</sup>، در تمام این نسبت‌های زمانی چیزها صرفاً هستند. اگر صرفاً روندهای طبیعی را در نظر بگیریم، چیزی وجود ندارد که دالی بر این باید<sup>۱۳</sup> باشد. ما به هیچ‌وجه نمی‌توانیم پرسیم چه چیزی باید در جهان طبیعت اتفاق بیفتد. همانطور که نمی‌توانیم پرسیم که یک دایره چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؛ بلکه باید پرسیم در طبیعت چه روی می‌دهد یا دایره چه مختصاتی دارد.» (Kant, 1998, p:54)

---

<sup>۱۰</sup> زیرا فرااخلاق پس از اثبات اینکه خوبی و بدی وصف حقیقی افعال هستند، باز هم برای لزوم تعهد ما به این افعال نیازمند اقامه‌ی دلیلی مستقل است. در واقع اثبات اینکه «دروغ گفتن بد است» به تنهایی دلیلی برای «چرا نباید دروغ بگوییم» ارائه نمی‌کند. کانت می‌خواست با عقلی کردن اخلاق کاری کند که پذیرش گزاره‌ی اول به عمل به گزاره‌ی دوم منجر شود و برای این گزاره‌ی نیازمند اقامه‌ی دلیلی مجزا نباشد. در واقع او می‌خواست عقلانی کردن اخلاق را هم دلیلی برای خیر و شر امور و هم دلیلی برای التزام فاعل معقول اخلاقی به عمل اخلاقی قرار دهد.

<sup>۱۱</sup> What Exists

<sup>۱۲</sup> Ought to be

<sup>۱۳</sup> Ought

بر مبنای همین نقل قول می‌توان گفت که کانت در حوزه‌ی اخلاق یک واقع‌گرا<sup>۱۴</sup> نیست. به این معنا که باور داشته باشد خیر و شر اخلاقی برآمده از «است»ی در جهان واقع است و به آن ارجاع دارد. کانت باور داشت که باید و نباید و خیر و شر اخلاقی در جهان تجربی و واقع وجود ندارد بلکه فاعل اخلاقی آنرا به عنوان ضرورتی عقلی وضع و بر پا می‌کند.<sup>۱۵</sup> حتی اگر این فرض قابل مناقشه را بپذیریم که این راهکار کانت را از گرفتار شدن در معضلات دوگانه‌ی ذهن‌گرایی و عین‌گرایی رها کرد، اما همین راهکار باعث شد تا با خاستگاه اخلاق (آنچنان که در خصوص خاستگاه معنایی اتس گفته شد) بیگانه شود. اخلاقی که توسط سوژه‌ی خود قانونگذار<sup>۱۶</sup> اخلاقی یکباره وضع و جامه‌ی عمل پوشانده می‌شود با اخلاق در معنای اتس به غایت متفاوت است و این تفاوت تعریف اخلاق را دستخوش دگردیسی‌ای عظیم می‌کند. درست است که کانت آزادی را ارزش درونی جهان می‌داند، اما از سوی دیگر بر این باور است که اگر بکارگیری آزادی تحت قوانین معینی تحدید نشود، می‌تواند خطرناک‌ترین چیز ممکن باشد. (Kant, 1997, p:125). از همین رو لازم است اخلاق به مثابه‌ی قانونی که می‌تواند حدگذار این آزادی باشد، باز تعریف شود. در این بازتعریف اخلاق عبارتست از «انطباق کنش با قانون به نحو همه‌شمول معتبر برآمده از انتخاب آزاد». (ibid, p:70). برای کانت مبنای این قانون و اخلاق برآمده از آن، دیگر در امتداد سنت و نهادهای دولت‌شهری موجود نیست و موسس آن سوژه‌ی خود قانونگذار اخلاق است.

البته دوگانه‌ی عین‌گرایی و ذهن‌گرایی در معنای عام آنها در خصوص اخلاق، تنها نظریاتی نبودند که کانت با آنها درگیر بود و می‌خواست نظام اخلاقی خود را در تقابل با آنها و در حقیقت به مثابه‌ی جمعی از آندو تعریف کند. کانت با نظریه‌ی «حس اخلاقی» که یکی دیگر از رویکردهای رایج در زمانه‌ی او بود نیز مخالفت کرد و در نقد عقل عملی به انتقاد از آن پرداخت. او در نقد عقل عملی مدعی شد که نظریه‌ی حس اخلاقی درگیر نوعی مغالطه است. او بر این باور بود که نظریه‌ی حس اخلاقی در توضیح ندامت و لذت ناشی از عمل شروانه و اخلاقی و نسبت دادن این احساس به عینیت شرارت و اخلاقی

---

#### <sup>۱۴</sup> Realist

<sup>۱۵</sup> البته همه‌ی ناواقع‌گرایان در خصوص ارزش‌های اخلاقی را نمی‌توان کسانی دانست که عینیتی برای ارزش‌های اخلاقی قائل نیستند. به این معنا کانت با وجود آنکه یک واقع‌گرا نیست. یک عینیت‌گرا یا ابژکتیویست بود که باور داشت ارزش‌های اخلاقی می‌توانند فارغ از احساس و خوشایندهای شخصی و به نحو همه‌شمول بر پایه‌ی ضرورتی برآمده از عقل صادق باشند. برای مطالعه‌ی بیشتر در خصوص اقسام مختلف واقع‌گرایی و عینیت‌گرایی در اخلاق ر. ک به:

Borchert, Donald M. 2006. *Encyclopedia of Philosophy*, United States of America, Thomson Gale. Vol 6, p:160-3

#### <sup>۱۶</sup> Autonomous

بودن دچار مغالطه‌ای از نوع دور است. به این معنا که لازمه‌ی اینکه تصور کنیم که فرد شرور به واسطه‌ی تخطی از قانون و عملی اخلاقی با احساس عذاب وجدان درگیر می‌شود، این است که او را پیشاپیش دست‌کم تا حدودی اخلاقی فرض کرده باشیم. عکس آن نیز صادق است. برای آنکه فرض کنیم فردی از عمل اخلاقاً درست لذت می‌برد این است که او را پیشاپیش فضیلت‌مند دانسته باشیم. (Kant, 1889, p:22) به این ترتیب نظریه‌ی حس اخلاقی در توضیح عینیت این احساس و پیوند دادن آن با تجربه‌ی فرد دچار دور است. به این معنا که برای داشتن حس اخلاقی باید پیشاپیش فضیلت‌مند بوده باشیم، در حالی که برای فضیلت‌مندی باید دارای حس اخلاقی درست باشیم. در حالی که از نظر کانت مفهوم تکلیف می‌بایست مقدم بر هر احساسی دانسته شود. مفهومی که او کوشید در صورت‌بندی‌های مختلف خود آنرا نقطه‌ی عزیمت قرار دهد.

صورت‌بندی‌های مختلف کانت از قانون اخلاق گویای فرآیندی است که از نظر کانت یک نظام اخلاقی عقلی و همه‌شمول باید از طریق آنها نظام‌مند شود. اصرار کانت بر عقلی بودن این صورت‌بندی‌ها و اجتناب از ورود عناصر تجربی و پسینی در آنها موجب پدید آمدن اشکال صورت‌گرایی در نظام اخلاقی کانتی شد. در واقع این اشکال مدعی است که کانت با کنار گذاشتن عناصر تجربی و پسینی، کوشید فاعل و فعل اخلاقی را نه از وجه جزئیت آنها، که از سویه‌ی کلی آنها شناسایی و متعین، و به این ترتیب اخلاق را به مثابه‌ی امری عقلی و همه‌شمول پایه‌ریزی کند. مدعیان درستی این اشکال بر این باورند که انکار وجه جزئیت فاعل و فعل اخلاقی اساساً اخلاق را با انطباق با ملاکی صوری باز می‌گذارد: اراده‌ی نیک. در واقع، تنها عملی می‌تواند اخلاقی دانسته شود که برآمده از اراده‌ی نیک باشد. اراده‌ای که کاملاً از وجه جزئیت خود به عنوان انسان و جهان به عنوان نظامی از رویدادهای علی و معلولی منتزع شده باشد. چنین سوژه‌ای در دو سطح دچار بیگانگی است: بیگانگی از خود به عنوان انسان و بیگانگی از جهان. معیار بازشناسی هویت اخلاقی عمل این سوژه صرفاً انطباق صوری با قانون اخلاقی است که او را بطور نامشروط به عمل فرا می‌خواند. در واقع بنا بر ادعای این اشکال، کانت با تلاش برای حل معضل دوگانگی ذهن/عین‌گرایی، خود شکافی عمیق‌تر میان سوژه‌ی اخلاق با خود و جهان پدید آورد و ملاک اخلاقی بودن را در جایی قرار داد که روشن نیست چه تفاوتی در جهان ایجاد می‌کند و اساساً این تفاوت در کجا قابل جستجو است.

به هر روی، ایده‌ی انقلاب کپرنیکی کانت در عقل عملی و نقطه‌ی عزیمت قرار دادن صورت فعل برای تعیین ماده‌ی عمل اخلاقی و تهی کردن این صورت از وجه جزئیت فاعل و فعل، موجب طرح یکی از اساسی‌ترین اشکالات به نظام اخلاقی وی شد. البته قرائت پیش‌گفته توضیحی برای تمام تفاسیر از این اشکال نیست. در واقع اشکال صورت‌گرایی از سوی بسیاری از فیلسوفان به صورت‌های مختلف طرح



و تفسیر شده است. دامنه‌ی این ناقدان از نیچه و شوپنهاور تا هگل، شلر و آدورنو گسترده است و هر یک از آنها روایتی خاص خود از این اشکال داشته‌اند که حاوی نکاتی درخشان است و ما در فصل اول می‌کوشیم نگاهی گذرا به برخی از این روایت‌ها داشته باشیم. قرائتی که بنا به موضوع رساله به آن پرداخته می‌شود روایتی است که این اشکال نزد هگل و شارحان وی یافته است. گستردگی ادبیات موجود در همین حوزه نیز به حدی است که ما ناگزیر از انتخاب میان منتقدان و مدافعان بوده‌ایم. از میان مدافعان به روایت وود<sup>۱۷</sup>، گایر<sup>۱۸</sup>، جیوانی<sup>۱۹</sup>، دپلن<sup>۲۰</sup>، یاول<sup>۲۱</sup> در خصوص مسئله و پاسخ‌های احتمالی به آن مراجعه کرده‌ایم و از صف مخالفان کوشیده‌ایم تا آنجا که می‌توانیم به نقد و اشکالات هگل و قرائت هگلی معاصر، رابرت پپین<sup>۲۲</sup> از آنها بپردازیم.<sup>۲۳</sup>

### ۳. چکیده‌ای از فصل‌های رساله

در فصل اول کوشیده‌ایم کلیات مرتبط با نظام اخلاقی کانت و آنچه سبب زایش چالش صورت‌گرایی شد را تشریح کنیم. در بخش نخست فصل اول می‌کوشیم با برشمردن مولفه‌های روسویی اندیشه‌ی اخلاقی کانت، وامداری کانت به روسو را نشان دهیم و روشن کنیم که این عناصر بسیار بیش از متنبه شدن به ارزش غایی و فی‌نفسه‌ی انسانیت به وسیله‌ی روسو بوده است. در واقع، مولفه‌های بسیاری چون تأکید بر وجدان، ضدیت با دین رمزی، ایده‌ی عدالت کیفری و باور معقول به یاری الهی برای تکمیل عمل اخلاقی به عنوان میراثی مسیحی در اندیشه‌ی روسو، ایده‌هایی هستند که در کانت عینا و به کرات

---

<sup>۱۷</sup> Allen Wood

<sup>۱۸</sup> Paul Guyer

<sup>۱۹</sup> George Di Giovanni

<sup>۲۰</sup> Michel Despland

<sup>۲۱</sup> Yirmiahu Yovel

<sup>۲۲</sup> Robert B. Pippin

<sup>۲۳</sup> باید توجه داشت که همچنان که گفتیم خوانش چالش صورت‌گرایی ذیل معضل جزئی و کلی تفاسیر مختلفی یافته است. در حقیقت خوانش هگل از این چالش نیز تفاسیر متنوعی یافته است. به طوری که پاسخی که برای یک خوانش راه‌حل به شمار می‌آید، الزاما نمی‌تواند از پس پاسخگویی به نقدهای خوانشی دیگر برآید. به عبارت دیگر، فیلسوفانی همچون مارکوزه هستند که به نقد هگلی از چالش جزئی و کلی از این منظر می‌پردازند که مشکل صوری بودن اخلاق کانت این نیست که انسان را در کلیت قانون اخلاقی لحاظ نمی‌کند، بلکه مشکل آنجاست که او اساسا درکی صوری و کلی از انسان و انسانیت او دارد که موجب می‌شود نتواند انسان را در کلیه‌ی وجوه و مناسبات اجتماعی و حقیقی موجودی که برسازنده‌ی وجود اوست، بازشناسی کند. به این ترتیب در این خوانش جزئی به منزله‌ی نادیده گرفته شدن وجوه انسانی انسان نیست که با لحاظ کردن و دخیل دانستن آنها مرتفع شود، بلکه به این معناست که این درک از ماهیت انسان است که خود درکی صوری و کلی‌ست. بنابراین خوانش و راه‌حل ارائه شده توسط ما، صرفا خوانشی خاص از معنای مورد نظر از چالش جزئی و کلی در اندیشه‌ی اخلاقی کانت را پوشش می‌دهد و راه‌حلی متناظر با آن ارائه می‌کند.

تکرار می‌شوند. در ادامه سعی می‌کنیم نشان دهیم که این شباهت تام و تمام نیست و کانت با روی آوردن به نظریه فلسفی در خصوص اخلاق و دلیلی که بر لزوم آن یافت، راه خود را از روسو جدا کرد. در واقع کانت با این ایده‌ی روسویی همسو نیست که انسان به واسطه‌ی طبیعتش خیر است، و تنها کافی است که خدشه‌ای به این سرشت وارد نشود. کانت باور داشت که خیر بودن انسان تنها به معنای سلبی است. به این معنا که خواست و هدف او کاملاً شر نیست. اما او این باور را هم داشت که این بذریه خوبی می‌تواند به راحتی به واسطه‌ی راهنمایان و سرمشق‌های غلط تباه شود و بنابراین برای کانت مسئله‌ی چگونگی و امکان تربیت – چون دیگران نیز در این سرشت و لغزندگی با ما مشترک‌اند – پرسشی بنیادین بود. با برشمردن این نکات می‌کوشیم نشان دهیم که همین اختلاف کانت با روسو بود که باعث شد کانت فهم غریزی روسویی از اخلاق را کافی نداند و به لزوم تدوین فلسفه‌ی اخلاقی کشانده شود که نتواند به وسیله‌ی تمایلات طبیعی انسان، اخلاق را از مسیر درست منحرف کند.

در بخش دوم از فصل اول تلاش می‌کنیم پارادوکس روش در نقد عقل عملی را تشریح کنیم. کانت در نقد عقل عملی مهمترین ممیز رویکرد خود از کلیه‌ی رویکردهای پیشین به اخلاق را تعریف می‌کند. او ادعا می‌کند که تمام فیلسوفان اخلاق پیش از او در تدوین اخلاق به شیء متعلق اراده (به بیان کانتی: ماده‌ی اخلاق) پرداخته‌اند و سپس به شیوه یا گونه‌ی خواست شیء متعلق اراده پرداخته‌اند. مسیری که کانت عکس آنرا در پیش می‌گیرد و از همین رو آنرا پارادوکس روش می‌نامد. در این بخش توضیح می‌دهیم که چگونه مشکل صورت‌گرایی از دل انقلاب کپرنیکی کانت در عقل عملی پدیدار می‌شود.

در بخش سوم از فصل اول به خوانش اشکال صورت‌گرایی در پرتو چالش نسبت «جزئی» و «کلی» و اهمیت این خوانش در فهم رسالت حکمت عملی می‌پردازیم. در این مسیر اهمیت مبحث فرونسیس و حیاتی بودن آن برای فلسفه‌ی اخلاق را آشکار می‌کنیم و نشان می‌دهیم که کانت فارغ از کامیابی یا ناکامی در فراهم آوردن اخلاقی که دانش جزئی درست را در اختیار قرار دهد، از درک اهمیت آن بازمانده بود و در آثار مختلفی به اهمیت و چالش‌های مرتبط با آن پرداخته بود.

در بخش چهارم از فصل اول تقریرهای مختلف از معضل صورت‌گرایی را برمی‌شمیریم و نشان می‌دهیم که فیلسوفان مختلف از نظرگاه‌های مختلف به تقریر این مسئله پرداخته‌اند و در بخش جمع‌بندی مدعی می‌شویم که همه‌ی این نقدها کمابیش دارای سویه‌های هگلی هستند.

در ادامه به سه شیوه‌ای می‌پردازیم که می‌توان آنها را سه شیوه‌ی اصلی برای حل اشکال صورت‌گرایی در نظر گرفت. شیوه‌ی نخست مدعی است که این اشکال محصول اقبال و تمرکز بیش از حد بر کتاب بنیانگذاری برای مابعدالطبیعه‌ی اخلاق و نقد عقل عملی است. در حالی که پروژه‌ی کانتی اخلاق در مابعدالطبیعه‌ی اخلاق کامل می‌شود و مسائل انضمامی‌ای که این کتاب در پی طرح آنهاست نشانگر این

است که کانت در آنجا درگیر انضمامی کردن اصولی است که در بنیانگذاری برای مابعدالطبیعی اخلاق و نقد عقل عملی بیان کرده است. شیوهی دوم پاسخ‌گویی به اشکال نوعی پاسخ جدلی به مسئله است. به این معنا که ما زمانی می‌توانیم نقد هگلی بر اخلاق کانتی را جدی بگیریم، که بدانیم نظام اخلاقی‌ای که هگل ارائه می‌دهد نهایتاً ما را با مفروضات و متافیزیکی عریض و طویل و نتایجی کمتر رها نمی‌کند. راهکار سوم مدعی است که برآمدن این اشکال ناشی از تمرکز بیش از حد بر صورتبندی‌های اول و دوم کانت از قانون اخلاق است. صورتبندی‌هایی که در آنها تأکید بر صورت قانون اخلاق برجسته است. اما توجه و تأکید بر دیگر صورتبندی‌ها می‌تواند به ما نشان دهد که فلسفه‌ی اخلاق کانت حاوی ماده‌ی ارزش نیز هست. (پل گایر و آلن وود از این دسته مفسران هستند). در همین فصل می‌کوشیم ناکافی بودن این تلاشها برای دفاع از کانت را مطرح کنیم و نشان دهیم که چرا و چگونه نقد هگلی همچنان قادر است اشکال صورت‌گرایی را به اخلاق کانتی وارد بداند. به منظور روشن‌ساختن روح نقد هگلی بر اخلاق کانتی به دفاعیه‌ی سوم در قالب بخشی جداگانه تحت عنوان دفاع آلن وود و ردیه‌ی رابرت پیپین به تفصیل خواهیم پرداخت و نشان می‌دهیم که چطور نسبت دادن نظریه‌ی ارزش به کانت و بازیابی این ارزش در دیگر صورتبندی‌ها از قانون اخلاق، گره از اشکال صورت‌گرایی یا دست‌کم تقریر هگلی از آن نخواهد گشود.

در بخش جمع‌بندی می‌کوشیم ضمن ایضاح معانی مختلف از صورت‌گرایی، معنای مورد نظر خود را متمایز و روشن سازیم و شیوه‌ی جدیدی را که این رساله برای حل کردن موضوع پیش می‌نهد تا حدودی معرفی کنیم و به اختصار توضیح دهیم که چرا این دفاعیه مبتلابه نقدهای پیش‌گفته نیست. این شیوه عبارتست از بیرون رفتن از نظام اخلاقی کانت و جستجو در آثار تاریخی و انسان‌شناسی دینی کانت در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف. ایده‌هایی که طرح و ارزیابی آنها موضوع بخش سوم و چهارم رساله خواهند بود. شیوه‌ای که هرچند پرداخت به آن در آثار تألیف و ترجمه شده فارسی بدیع است، اما میان کانت‌پژوهان انگلیسی زبان بی‌پیشینه نیست؛ مفسرانی که از آثار و آراء آنها در نگارش و ایده‌پردازی این مسئله بهره برده‌ایم.

در فصل دوم می‌کوشیم تا تقریر هگلی از مسئله‌ی صورت‌گرایی را تشریح کنیم. ایده‌ی کلی ما در این بخش تمرکز بر اشکالاتی است که اخلاق کانتی را به طور درونی به نقد می‌کشد. بر همین اساس در بخش نخست به روایت ارتباط پر فراز و نشیب هگل با مسیحیت و اخلاق کانتی در متن آثار الهیاتی دوران جوانی هگل می‌پردازیم و می‌کوشیم نشان دهیم چگونه هگل از ستایش اخلاق کانتی به منتقد سرسخت آن بدل شد و چرا اخلاق کانتی را با این اتهام آماج انتقاد قرار داد که فلسفه‌ی اخلاق کانت عدولی از روح مسیحیت است. در این مسیر به روایت هگل از نقش مسیحیت به اختصار می‌پردازیم و

نشان می‌دهیم که چطور هگل کوشید صورت بازسازی شده‌ای از جهان‌بینی مسیحی را در فلسفه صورت‌بندی کند و چطور ناکامی کانت در این خصوص را به مبانی الهیات پروتستان منتسب کرد. در بخش دوم از فصل دوم به نقد اخلاق کانتی در پدیدارشناسی روح می‌پردازیم و نقدهای هگلی گفته شده در بخش‌های *قانون دل*، *فضیلت و راه و رسم جهان* و *عقل قانون آزما* را بررسی می‌کنیم. از این دو بخش، بخش اول به نقد ایده‌ی روسو از درک وجدانی و امکان برپا کردن جهان اخلاقی بر این مبنا اختصاص دارد. بخش دوم نقد هگل به طور مستقیم متوجه ایده‌ی استعلایی کانت از اخلاق و فضیلت‌مندی به عنوان انتزاع از خود و جهان است. در این بخش انتزاع از واقعیت در اخلاق فضیلت (یا همان اخلاق کانتی) چنان عمیق روایت می‌شود که هگل را بر آن می‌دارد که کانت را به قهرمان رمان سروانتس *دن کیشوت* تشبیه کند. قهرمان مجنونی که برای برپایی جهانی خیالی، با جهان حقیقی به نزاع برمی‌خیزد. در نقد عقل قانون آزما به نقد جدلی هگل به صورت‌بندی امر مطلق<sup>۲۴</sup> می‌پردازیم و با ذکر مثال‌های نقض هگل نشان می‌دهیم که چطور هگل با نشان دادن تهی بودن قانون اخلاق در این مثال‌ها و منجر شدن اعمال آن به سلب و ایجاب‌های کاذب، در پی تضعیف معیار کانتی برای تشخیص امر مجاز از غیرمجاز است.

در بخش سوم به نقد اخلاق کانتی در فلسفه‌ی حق هگل می‌پردازیم. نتیجه‌ی این بررسی استخراج مفهوم آزادی استعلایی به عنوان کلیدی‌ترین مفهوم مورد انتقاد هگل است. آزادی‌ای که صرفاً در حد یک امکان باقی می‌ماند. در این مسیر و با کشف اهمیت مفهوم آزادی، به واکاوی این مفهوم می‌پردازیم. در بخش بعد به مقاله‌ی ۵ *مفهوم از آزادی در کانت* اثر لوییس وایت بک<sup>۲۵</sup> می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که بک کجا در درک اهمیت و نسبت این مفاهیم از آزادی درمانده است.

در بخش پنجم به اختصار به نسبت مفهوم حق و آزادی در هگل می‌پردازیم. در این بخش نشان می‌دهیم که چطور هگل تمایز قاطعی را که کانت میان حقوق و اخلاق قائل است از طریق باز تعریف مفهوم حق و آزادی در نسبت با یکدیگر در هم می‌شکند.

در بخش ششم به این اتهام هگل خواهیم پرداخت که چگونه مفهوم استعلایی از آزادی در اخلاق کانتی به بیگانه شدن از خود و جهان می‌انجامد. بیگانه شدنی که اراده‌ی نیک در دو سطح فاعل اخلاقی را به آن مبتلا می‌کند. به این معنا که از یکسو معیار بودن اراده‌ی نیک به معنای پیراسته شدن از تمام محرک‌های شخصی، موجب نوعی بیگانه شدن از خود می‌شود و از سوی دیگر کفایت اراده‌ی نیک به عنوان معیار اخلاقی بودن فعل -علیرغم نتایج حاصل از آن- نوعی بیگانه شدن از جهان را پدید می‌آورد.

---

<sup>۲۴</sup>Categorical Imperative

<sup>۲۵</sup>Lewis White Beck

در بخش جمع‌بندی ضمن برشمردن نقدهای هگل ذیل چهار دشواری اصلی، می‌کوشیم اشکالات غیرقابل پاسخ و وارد و ناوارد هگل به اخلاق کانتی را از یکدیگر متمایز کنیم. از این میان، اشکال ضدیت اخلاق کانتی با روح مسیحیت و مغفول ماندن عشق مسیحی را وارد نمی‌دانیم و به اختصار متذکر می‌شویم که تفاوت کانت و هگل تنها در کارکردی است که این مفهوم در اخلاق آنها می‌یابد و تشریح این نقش را به بخش چهارم و بررسی آن در ایمان اخلاقی کانت موکول می‌کنیم. اشکال مربوط به سلب و ایجاب‌های کاذب را وارد و امکان حل کردن آن با ارجاع به دیگر صورت‌بندی‌ها را ناممکن می‌دانیم. اشکال قانون دل را روسویی می‌دانیم و توضیح می‌دهیم که چرا به کانت وارد نیست و کانت در کجا با پیش‌شرط‌هایی که موجب وارد دانستن این اشکال است با روسو همدلی ندارد. فضیلت و راه و رسم جهان و بیگانگی از خود و جهان را ذیل نقد هگل به استعلایی بودن مفهوم آزادی جای می‌دهیم و پاسخ تفصیلی به آن را به فصل سوم موکول می‌کنیم؛ پاسخی که جان‌مایه‌ی اصلی‌اش این است که کانت مفهوم اخلاق را بر آزادی استعلایی استوار نکرد و اندیشه‌ی تاریخی کانت نشان داد که چطور اخلاق به عنوان مرحله‌ای در رشد عقل و به موجب گسست از طبیعت و غریزه به وقوع پیوست. به این ترتیب می‌کوشیم یکی از اصلی‌ترین اتهامات هگلی به کانت را پاسخ دهیم و نشان دهیم اگر کانت -چنانچه هگل می‌پنداشت- نتوانسته بود عقل را از فاهمه متمایز کند، نمی‌توانست فیلسوف روشنگری باشد.

در فصل سوم می‌کوشیم به این موضوع بپردازیم که خوانش آثار تاریخی کانت چه امکانی برای تصحیح نگاه یکسر استعلایی و پیشینی به آراء کانت در خصوص اخلاق پدید می‌آورد. در بخش اول از این فصل به حکم تأملی به عنوان امکانی می‌پردازیم که جایگاه بحث کانت از تاریخ و روا بودن توسل به آنرا روشن می‌کند. در بخش دوم به دشواری‌های مفهوم تاریخ می‌پردازیم و از دل آثار تاریخی کانت نشان می‌دهیم که چطور کانت با چالش درونی این مفهوم دست به گریبان بود و کوشید مفهومی از آن پیش نهد که برای طرح فلسفی او مفید و موید نگاه پیش‌برنده‌ی او به تاریخ بشر باشد.

در ادامه به مسأله‌ی پیوند فلسفه‌ی دین و تاریخ کانت خواهیم پرداخت و تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم که این ارتباط به دلیل حضور و نقشی است که جان‌مایه‌های دینی در پرسش و پاسخ‌های مطرح شده در اندیشه‌ی تاریخی کانت بر عهده دارند. در این بخش از دیدگاه‌های دپلن به طور مبسوط بهره می‌بریم. یکی از مفسران آراء تاریخی کانت که با محوریت یافتن نقدهای سه‌گانه به عنوان آغازگاه فهم و نتیجه‌گیری در خصوص دیدگاه اخلاقی او مخالف است و به رساله‌های کوچکتر کانت در خصوص تاریخ پرداخت تا نقش آنها در قوام‌بخشی دیدگاه تاریخی و دینی کانت را بازتفسیر کند.

در سه بخش بعد از فصل سوم می‌کوشیم روایت تاریخی کانت از گذشته، حال و آینده‌ی تاریخ بشر را از دل آثار تاریخی‌اش تشریح کنیم. در این بخش‌ها می‌کوشیم به زمینه‌های انضمامی‌ای بپردازیم که

کانت در تفسیر پیدایش شر، استقرار وضع نزاع و چگونگی امکان غلبه بر آن پیش می‌نهد و نشان دهیم که عدم توجه به این آثار و خوانش یکباره و شتابزده‌ی دین در چهارچوب عقل صرف اسباب بدفهمی و غفلت از زمینه‌هایی است که پیشتر کانت آنها را واکاویده است. در حقیقت ظهور اخلاق نتیجه‌ی تضارب نیروهای تجربی و عقلی موجود در تاریخ است. به این ترتیب روایتی از نسبت تاریخ و انسان - به عنوان سنتز طبیعت و آزادی - به دست می‌آید که اخلاق از دل آن پدیدار می‌شود.

در بخش آخر یعنی در جمع‌بندی فصل می‌کوشیم نشان دهیم که توجه به این خوانش در راهگشایی از کدام معضلات پیش‌گفته راهگشا خواهند بود و کدام دشواری‌های همچنان پیش‌روی نظام اندیشه‌ی اخلاقی کانت خواهند بود. در مسیر ارزیابی می‌پذیریم که کانت با توجه به نداشتن منطق دیالکتیکی هگل، در توضیح فرازهای مختلف تاریخ به ابهام و دشواری دچار است. به این ترتیب این اشکال را حل نشده و وارد می‌دانیم. این تفسیر یاول که کانت در توضیح نسبت تاریخ عقلی و تجربی دچار تنش می‌شود را نمی‌پذیریم و سعی می‌کنیم تفسیری درون کانتی برای حل این معضل ارائه کنیم و در فصل بعد توضیح دهیم که چطور جان‌مایه‌های روشنگرانه‌ی کانتی می‌تواند اسباب حل و فصل این معضل را بدون انتساب تناقض به کانت فراهم آورد. در پایان به این مهم اشاره می‌کنیم که این خوانش تاریخی نمی‌تواند اخلاق کانتی را از معضل صورت‌گرایی به طور کامل تبرئه کند. در حقیقت درست است که کانت با نشان دادن زمینه‌های انضمامی و تاریخی شکل‌گیری اخلاق توانست آزادی و اخلاق را از استعلایی بودن محض رها کند، اما این هرگز سبب نشد تا کانت قائل به تسری انضمامیت به احکام اخلاقی شود. به این معنا که با آنکه اخلاق از دل تضارب نیروهای واقعی تاریخی پدیدار می‌شود اما این پدیدار شدن همچنان در قالب احکامی مطلق انجام می‌گیرد. در حالی که اگر کانت می‌خواست مسیر این خوانش تاریخی را کامل کند، باید قائل میشد که نه تنها اخلاق، که احکام اخلاقی نیز در تضارب با نیروهای انضمامی شکل می‌گیرند و به همین دلیل نمی‌توانند واجد ضرورت و کلیتی پیشینی باشند. تعدیلی که خوانش تاریخی کانت قادر به انجام آن نیست و همین عدم کفایت ما را به فصل چهارم و ایده‌ی اصلی رساله و بررسی نقش انسان‌شناسی دینی در برآوردن این مهم رهنمون می‌کند.

در فصل چهارم به انسان‌شناسی دینی کانت به مثابه‌ی راه حلی برای معضل صورت‌گرایی می‌پردازیم. در این مسیر در بخش نخست به رابطه‌ی دین و روشنگری خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که روشنگری آلمانی به شدت آمیخته به مضامین دینی است و در واقع اهمیت دین از آنروست که بزنگاهی برای آزمون این ایده‌ی روشنگری است که واقعیت باید به مثابه‌ی کلی یکپارچه و عقلی درک شود و دین با توجه به آمیخته بودن به عناصر تاریخی و دینی آوردگاهی مهم برای آزمون التزام روشنگری به یکی از اصول بنیادین خود است. آزمونی که از مسیر چگونگی مواجهه با دین برگزار می‌شود.